

### کسروی چه می گوید؟

احمد کسروی در روز ۲۰ اسفندماه ۱۳۲۴ (برابر ۱۱ مارس ۱۹۴۶) در کاخ دادگستری تهران، هنگام بازپرسی در باره نوشته هایش راجع به اسلام، به دست چند تن از گروه فدائیان اسلام کشته شد. اکنون که نزدیک به شصت سال از مرگ او می گذرد بجاست نگاهی به نوشته های او بیفکنیم و وضع دیروز و امروز ایران را از دیدگاه اندیشه هایش بسنجیم.

کسروی در حدود هفتاد سال پیش به نویسندگی در باره گرفتاری های ایران و جهان پرداخت. او دریافت های خود را در مهنامه پیمان و روزنامه پرچم و کتاب های بسیار باز نموده و یک ایدئولوژی که اصل و فرع هایش با هم ارتباط منطقی دارند پدید آورده است که برای کسانی که در باره این موضوع ها از راه تجزیه و تحلیل علت و معلولی می اندیشند جالب به نظر می رسد.

اندیشه های کسروی بر پایه بررسی های علم های اجتماعی و آماری نیست. او درس خوانده دانشگاه های غربی نبود. مردی بود «خود ساخته» و دریافتش از مسئله های اجتماعی بیشتر بر پایه کنجکاوی، هوشمندی، تفکر منطقی و حس همدردی و نوع دوستی قرار داشت. آگاهی های تاریخی او نیز بینش ویژه ای به او از زندگی اجتماعی داده بود و با دانستن زبان های ترکی و عربی از اندیشه های غربی که به این زبان ها در آمده بود نیز آگاهی داشت.

\* استاد بازنشسته جامعه شناسی در دانشگاه کالگری، کانادا.

برای آشنائی با کسروی به عنوان یک متفکر اجتماعی باید نگاهی هم به تحوّل فکری او انداخت و ویژگی هائی که او را از مصلحان دیگر در دویت سال اخیر تاریخ ایران جدا می کند بررسی کرد. کسروی در آغاز کار با بیشتر مصلحان ایرانی که از پس ماندگی و زبونی ایرانیان در برابر غربیان دلتنگ بودند و چاره را در گرفتن ابزارها و دانش ها و حتی راه و روش های اروپائی می دانستند - مانند عباس میرزا، نایب السلطنه فتحعلی شاه قاجار، میرزا تقی خان امیر کبیر، میرزا حسین خان سپهسالار و میرزا ملکم خان - هم اندیشه بود. اما با آنها تفاوت هائی هم داشت. برای نمونه، کسروی، برخلاف حسن تقی زاده، با تقلید کورکورانه از اروپا و صد درصد اروپائیتی شدن - به گفته خودش «اروپائیکری» - مخالف بود. او گرفتن تکه هائی را از فرهنگ اروپائی، مانند روزنامه و حکومت مشروطه، سودمند می شمرد. اما برخی دیگر را، مانند اقتصاد سرمایه داری (ماشین های بزرگ) زیانمند می دانست. از سوی دیگر کسروی نگاهداری باورهای دینی (اسلامی) ایرانیان، که آنها را پایه های اخلاقی مردم و مایه دوام جامعه ایرانی می شمرد، لازم می شمرد.<sup>۱</sup>

اما پس از چند سال نویسنده گی و اندیشه درباره پانگرفتن حکومت مشروطه در ایران، به وارونه کسانانی که سیاست های کشورهای غربی (امپریالیسم) را علت گرفتاری های ایران می دانستند، کسروی سرانجام به این نتیجه رسیده بود که جلوگیری های بزرگ پیشرفت ایران همانا برخی باورها و عادت های ریشه دار چند صد ساله (بلکه هزارساله) در جامعه و فرهنگ ایران است. وی در این مورد به ویژه بر کیش شیعی - و کیش های وابسته به آن مانند شیخی و بهائی - و صوفی گری و نیز اندیشه های زیانمندی که از شعرهای شاعرانی مانند سعدی، حافظ و مولوی می تراود، خرده می گرفت.<sup>۲</sup> به عقیده کسروی در آغاز سده بیستم میلادی گرفتاری دیگری هم به نام مادی گری همراه با اندیشه هائی مانند «زندگی نبرد است و ناتوان خوراک تواناست» - از اروپا به ایران رسید و در میان برخی از درس خواندگان رواج یافت.<sup>۳</sup> از نظر کسروی این بد آموزی های گوناگون نه تنها بازندگی اجتماعی ناسازگار است بلکه مایه چندتیرگی میان ایرانیان نیز شده، زیرا هر دسته راهی پیش گرفته و بادیگران به دشمنی پرداخته است.

این تحول در اندیشه های کسروی در باره علت های گرفتاری های ایرانیان و در نتیجه زبونی و ناتوانی آنها در برابر غربیان سبب شد که در سال های آخر زندگانی اش او به تلاش برای پیراستن توده ایران از این آلودگی ها پردازد. به گفته کسروی زندگانی ایرانیان را باید با خرد (عقل) سازگار کرد و نخستین

گام در راه چاره به گرفتاری های ایرانیان نبرد با همین باورهای زیانمند و بی‌خردانه است.<sup>۴</sup>

برای آشنائی بیشتر با اندیشه های کسروی بجاست که در این گفتار به نوشته های او در باره دین، آموزش و پرورش و حکومت مشروطه در ایران، که از دیده کسروی با همدیگر همبستگی دارند، بپردازیم. در پایان گفتار هم اشاره ای به «دسته بدخواهان»، که به عقیده کسروی سود خود را در زبونی و درماندگی ایرانیان می دانستند خواهیم کرد.

\* \* \*

نخست از دین آغاز کنیم. پیش از مرگ کسروی کسان بسیاری، مانند دانشمندانی که امروز اسلام و شیعی گری را به همه چیز مربوط می دانند و در باره آنها کتاب ها و گفتارها می نویسند، باورهای دینی ایرانیان را یک مسئله اجتماعی در خور توجه نمی دانستند. حزب های گوناگونی که در ایران پیدا می شدند هم اغلب دین و سیاست را از هم جدا می دانستند و به دین اعتنائی نداشتند. اما پیش آمدهای بیست و چهار سال گذشته به خوبی نشان داده که توجه کسروی به دین و ایرادهای او به باورهای دینی ایرانیان بی پایه نبود. به گفته کسروی، دین یعنی زیستن به آئین خرد. او از بررسی های خود به این نتیجه رسیده بود که باورهای دینی توده انبوه ایرانیان با خرد سازگار نیست و معنی درست زندگی را به آنها نشان نمی دهد و سبب گمراهی و گرفتاری های بیشتری برای آنها در آینده خواهد شد.<sup>۵</sup> گواه درستی این نظر کسروی را حکومت ولایت فقیه باید دانست که با سودجویی رهبران مذهبی از باورهای دینی توده انبوه ایران برپا شد. در بیست و چهار سال گذشته این حکومت ویرانی ها و کشتار بسیار به بار آورده و حقوق و آزادی های زنان و مردان ایران را پایمال کرده است.

به نظر کسروی درس خوانده های ایرانی مغزهاشان آلوده تر و در نتیجه پراکندگی اندیشه ها در میان ایشان بیشتر از درس ناخوانده و بی سوادهاست. برای نمونه، او معتقد بود که هواداران حکومت دینی تنها یک آلودگی دارند و آن هم باورهای بی خردانه دینی ایشان است. اما درس خوانده ها و «روشنفکران» ایرانی چندین جور اندیشه های گوناگون مانند مادیگری غربی، شیعی گری، صوفیگری و هواداری از دموکراسی در مغزهایشان انباشته شده است و به علت ناهماهنگی میان این اندیشه ها باور درست و پابرجائی به هیچ راهی نمی توانند داشت.<sup>۶</sup>

بنا به نوشته های کسروی، امید به فردای ایران، پس از فرو ریختن حکومت ولایت فقیه سرابی بیش نیست. به عبارت دیگر، تا باورهای مردم ایران دیگر نشود و جهان بینی آنان خردمندانه نباشد حکومت ملی (دموکراسی) و بهبود اقتصادی و دیگر پیشرفت‌ها شدنی نخواهد بود. تنها راه چاره نبرد با باورهای بی خردانه و اندیشه‌های زیانمنداست. باید به مردم، بویژه کودکان و نوجوانان، این چیزها را آموخت.

\* \* \*

اکنون بپردازیم به این که به نظر کسروی درباره فرهنگ یا آموختن راه درست زندگی در ایران پس از جنبش مشروطه، به ویژه در دوره پهلوی چه کارهایی شده است. به عقیده او آنچه به نام فرهنگ یا آموزش و پرورش در این دوران شده اغلب به وارونه آن بوده که باید بشود. نه تنها درس های سودمندی که کودکان و نوجوانان را به پیروی از خرد وامی دارد به آنها نیاموخته ایم، بلکه به وارونه آن به رواج اندیشه های زیانمند در میان آنها پرداخته ایم.<sup>۷</sup> از نظر کسروی، در این کار ادبیات سهمی بزرگ داشته است.<sup>۸</sup>

کسروی در رابطه ادبیات با چگونگی اندیشه های ایرانیان بررسی هایی کرده و به نتیجه های با ارزشی دست یافته است. او به وارونه بیشتر درس خوانده ها که آراستگی و خوش آهنگی سخنان شاعران و ادیبان را نشانه درستی و سودمندی اندیشه های ایشان می شمردند، شاعران و نویسندگانی را که گفته ها و نوشته هایشان را برای جامعه زیانمند می دانسته نام برده و زیان باورهای نادرست و بی خردانه آنها را با دلیل نشان داده است.<sup>۹</sup>

به وارونه اتهام هایی که هواداران شعر و شاعری به کسروی می پندند او دشمن شعر و ادبیات نبود. او نیکی و بدی هر شاعر و نویسنده را در ترازوی خرد سنجیده و بی آن که پروا از کسی بکند دریافت های خود را نوشته است. برای نمونه، با آنکه کسروی بدآموزی های بسیار در نوشته های سعدی یافته او را در زبان فارسی استاد شناخته و گفته است که دیگران هم باید فارسی نویسی را از او بیاموزند.<sup>۱۰</sup> کسروی منکر این نیست که شعرهای سعدی و حافظ شیوا و روان است. انتقاد کسروی از اندیشه ها و باورهایی است که از شعرهای ایشان می تراود. ایراد کسروی به کسانی است که سعدی، حافظ و مولوی را، که شعرهایشان پر از ستایش از زورمندان، جبری گری، لاپالی گری، و خوار داشتن زندگی است، «مفاخر ملی» می نامند و با بزرگ داشتن آن ها، چه دانسته و چه نادانسته، به رواج اندیشه و باورهایی که در شعرهایشان آمده می کوشند.<sup>۱۱</sup>

برای روشن شدن موضوع خوب است که نمونه ای بیاوریم. دکتر قاسم غنی، که در دوره پهلوی نماینده مجلس و وزیر فرهنگ و از آنها را سرکردگان هواخواهان حافظ بوده و به همراه محمد قزوینی دیوان حافظ را چاپ کرده، در یادداشت های خصوصی خودش از نادرستی و دغل کاری و دیگر خوی های زشت ایرانیان شکایت می کند.<sup>۱۲</sup> جدائی کسروی با کسانی مانند دکترغنی در این است که دکترغنی تنها به انتقاد پرداخته. اما، کسروی دلیرانه و آشکارا نه تنها کتی های ایرانیان را بر شمرده بلکه یک گام هم پیش رفته و به جستجوی علت های این خوی های ناپسند و زیانمند برخاسته و رابطه آن ها را با کیش های رایج و ادبیات فارسی نشان داده است. ادبیاتی که در کتاب های درسی دبستانی و دبیرستانی وزارت فرهنگ دوره پهلوی نمونه های فراوان دارد.<sup>۱۳</sup>

دکتر غنی از دورویی و چاپلوسی هم میهنانش می نالد. کسروی انگشت بر شعرهایی مانند این ها می گذارد:

خلاف رای سلطان رای جستن      به خون خویش باشد دست شستن  
با هرکه خصومت نتوان کرد بساز      دستی که به دندان نتوان برد ببوس

(سعدی)

دکتر غنی از تنبلی و بی بندوباری ایرانیان انتقاد می کند. کسروی این شعرها و نمونه های فراوان دیگر آنها را از حافظ و سعدی و مولوی نشان می دهد:

غلام همت آنم که زیرچرخ کبود      ز هرچه رنگ تعلق پذیرآزاد است (حافظ)  
گر زمین را به آسمان دوزی      ندهندت زیاده از روزی (سعدی)  
پای استدالیان چوین بود      پای چوین سخت بی تمکین بود (مولوی)

امروز که سال ها از مرگ کسروی می گذرد منتقدان او بجای آنکه ایرادهای او را یک به یک بررسی کنند تنها به اظهار نظرهای کلی پرداخته و یا با تعبیر و تفسیرنوشته های شاعران و ادیبان از آنها دفاع می کنند.<sup>۱۴</sup> در این میان اندیشه های زیانمند بادیست آموزگاران در میان کودکان و جوانان هم چنان پخش می شود.

برای نمونه، چهارده سال پیش در ماهنامه *روزگارنو* زیر عنوان «نه فقط شهرها که جبال و صحراها هم مسخر حافظ است»، داستانی از یک آموزگار دبستان عشایری آمده که در کلاس شاگردان خردسال را و او می داشته تا غزل های حافظ را از بر کنند و در برابر همکلاسان خود با صدای بلند بخوانند. نویسنده

داستان بر این عقیده است که این آموزگارخدمتی شایسته به شاگردان خود و ایران کرده.<sup>۱۵</sup> باید از این نویسنده پرسید که آیا کسی از این کودکان پریشی در باره معنی شعرهای حافظ کرده؟ آیا آموزگار آنها هرگز به این فکر افتاده که شاگردان وی چه معنی هائی در باره زندگی و مسئله های اجتماعی از شعرهای «لسان الغیب» فرا می گیرند و چه اندیشه هائی در مغزهای نارس آنان پس از این همه ستایش از حافظ جای گیر می شود؟

\* \* \*

کسروی نزدیک به هفتاد سال پیش نوشت که سی سال از جنبش مشروطه می گذرد اما یک از هزار ایرانی هنوز معنی حکومت مشروطه را نمی داند.<sup>۱۶</sup> چرا؟ برای این که کتاب های درسی پُر است از اندیشه های زیانمند و ناسازگار با زندگی اجتماعی امروزی. باید از نویسنده داستان بالا پرسید که آیا بهتر نمی بود که شاگردان دبستان ها و دبیرستان ها و دانشکده ها در هفتاد سال پیش از حکومت ولایت فقیه به جای شعرهای سعدی و حافظ معنی حکومت مشروطه را می آموختند و تاریخ جنبش مشروطه را از بر می کردند؟

در ژاپون حکومت مشروطه در سال ۱۹۴۶ میلادی، پس از شکست آن کشور در جنگ جهانی دوم، برپا شد. امروز یکی از مسئله هائی که در آن کشور به گفتگو گذاشته شده مسئله روگردانی جوانان ژاپنی از سنت های باستانی آن کشور مانند نیایش و پرستش امپراتور و برتری مردان بر زنان در جامعه است. به عقیده جامعه شناسان ژاپنی یکی از علت های مؤثر روگردانی از سنت های باستانی در نسل زیر پنجاه سال رواج درس و بحث قانون اساسی ۱۹۴۶ در دبستان ها و دبیرستان هاست که در آن آزادی فردی و برابری همگانی در برابر قانون و چگونگی حکومت مشروطه برای دانش آموزان در هر سن به اندازه فهم و دریافت آنها شرح داده می شود.<sup>۱۷</sup> در این جا باید پرسید، با آنکه قانون اساسی ۱۹۰۶ در ایران قدیمی تر از قانون اساسی ژاپن است، چرا توده های انبوه ایرانیان از حقوق خود و برتری حکومت مشروطه بی خبرند؟ باید پرسید که اگر قانون اساسی مشروطه ایران در این نودسالی که از عمر آن می گذرد در دبستان ها و دبیرستان ها و روزنامه ها و رادیوها و حتی زیر چادرهای عشایری در کوه و بیابان ها بحث شده بود و در نتیجه مردم ایران با آن آشنا شده بودند آیا باز هم حکومت ولایت فقیه می توانست در ایران برپا شود؟

برای آنکه نمونه ای از طرز فکر فرهنگیان ایران را در باره جنبش مشروطه

و ارزش آن، در آن هنگام که ژاپنی ها با پذیرفتن رژیم مشروطه دگرگونی بزرگی در جامعه خود پدید می آورند، داده باشم داستانی در باره یکی از نام آوران فرهنگ آن دوران ایران در اینجا می آورم. هنگامی که در پنجاه و اند سال پیش محمد قزوینی درگذشت، حسن تقی زاده، رئیس مجلس سنای آن زمان، در گفتاری که در صفحه یکم روزنامه اطلاعات چاپ شده بود، مرگ وی را یکی از «ضایعات خطیر» شمرد و در رثای او این شعر رودکی را آورد: «از شمار دو چشم یک تن کم از شمار خرد هزاران بیش.»

محمد قزوینی که همراه دکتر قاسم غنی دیوان حافظ را تصحیح کرده و در سال های پیش از آن هم از همکاران ادوارد براون مستشرق انگلیسی بوده، در آن روزها نامش بر سر زبان همه دانشگاهیان بود و او را علامه خطاب می کردند. اکنون ببینیم که وی در باره یکی از رهبران مشروطه، میرزا ملکم خان، چگونه داوری کرده و برای نوشته های او که در آنها گرفتاری های ایرانیان را بر شمرده و مردم را بر حکومت خودکامه وقت شورانده، چه ارزشی قائل بوده است. میرزا ملکم خان در یکی از کتابچه های خود به عنوان *فرقه سحج بینان* شیوه نویسندگی پیچیده و درازگوئی نویسندگان آن زمان را انتقاد کرده است. علاقه قزوینی در باره این کتاب چنین می نویسد: «فصلی دارد در استهزای انشای مغلط که در آنجا نهایت عامیت خود را به اقصی درجه ثابت نموده. . . ابتدا خواستم این صفحات را برای اینکه نمونه عامیت و جهل مطلق این ارمنی بامبول زن طرآر. . . باشد نقل کنم. . . این مرد عامی ارمنی فرق میان دو اصطلاح سجع و قافیه را نمی داده و قافیه را علی السوا با سجع در مورد نثر استعمال می کرده است.» علاقه قزوینی سپس چند بخش از رساله ملکم را، که آن را "قاذورات" نامیده آورده و می نویسد برای اینکه «این فقرات یادم نرود و باز او را یکی از رجال سیاسی. . . نشمرم چنان که بعضی از عوام از همه جا بی خبر گویا در حق او این طور عقیده دارند» نوشته ای از محمدعلی فروغی (نخست وزیر پیشین و یکی دیگر از گردانندگان وزارت فرهنگ آن روزی) را یاد می کند که: «تمام مطالبی را که او [میرزا ملکم خان] در نوشتجاتش راجع به سیاست و مطالب اجتماعی و اقتصادی و غیره می نوشت عین ترجمه تحت اللفظی کتب ولتر و مونتسکیو بود. . .» و از خود میرزا ملکم خان نبود.<sup>۱۸</sup>

جای شگفتی است که دانشمندی چنین نام آور تا این اندازه از تاریخ مشروطه، که کم و بیش تاریخ دوره خود او بود، نا آگاه باشد که ارزش نوشته های ملکم خان را درنیابد. خواست ملکم خان این بود که چشم و گوش ایرانیان آن

زمان را باز کند و با روان‌گردانیدن اندیشه‌های نو با خودکامگی بجنگد، نه اینکه "صنایع شعری" درس دهد. اما از دید علاقه‌قزوینی، از ستارگان درخشان فرهنگ آن روز، ملکم خان یک ارمنی جاهل مطلق بیش نبود و فرهنگ نیز یعنی «علوم ادبیه» مانند عروض، قوافی، بیان و بدیع. . . و نه آشنائی با حکومت قانون، آزادی قلم و استقلال ملی و آموختن دانش‌های سیاست و اقتصاد.<sup>۱۱</sup>

باشد که کسانی پس از خواندن این داستان محمد قزوینی چنین بیندیشند که پس از شورش ۱۳۵۷ و برقراری حکومت ولایت فقیه، که دوره دردناکی از تاریخ ایران بشمار میرود، وضع دیگر شده و فرهنگیان ایران به فکر چاره جوئی افتاده و برای یافتن علت‌های گرفتاری‌های ایرانیان به راه و رسم‌های کهن ایرانی و سرچشمه باورهای ایرانیان، از آن میان ادبیات، با دیده انتقادی بیشتری می‌نگرند. افسوس که چنین نیست.

برای نمونه، محمد جعفر محبوب درباره مرگ شهریار شاعر نوشته که کسروی در کتاب *فر پیرامون ادبیات* خود از اینکه این شاعر پس از سال‌ها آموزش در دانشکده پزشکی از آن رشته دست کشیده و به شاعری پرداخته، انتقاد کرده. سپس هم به طعنه می‌نویسد، «این هم نوعی داوری است.»<sup>۱۲</sup> سبب این گونه «داوری» را کسروی البته خود در بخش «نشست دوم» بیان کرده. به اعتقاد وی در کشوری که بیشتر مردم آن بی سوادند و بی نوا و دچار بیماری‌های گوناگون، در ترازوی سود و زیان به این سرزمین و به داوری خرد، به یک پزشک بیشتر نیاز هست تا به یک شاعر که بیکار در خانه نشسته، چشم به دست این و آن دوخته و عمر خود را به قافیه‌پردازی می‌گذراند.

\* \* \*

کسروی هواداری کسان از شعر و شاعری را از این می‌دانست که ایشان عمری را در این راه گذرانده و اندیشه‌های کهن در مغزهایشان ریشه دوانده. اما در گفتگو درباره ایران زمان خودش عقیده داشت که کسانی هم در نگاهداری آلودگی‌های ایرانیان دانسته و فهمیده کوشا هستند. به گفته کسروی این کسان برای اینکه رشته کارها همیشه در دست خودشان و خویشان‌شان و همدستان‌شان باشد، سود خود را در این می‌دانستند که ایرانیان همیشه نادان و زبون بمانند. یک علت پایداری شیعی‌گری، صوفی‌گری و باورهای بی‌خردانه دیگر، مانند جبری‌گری، لاپال‌گیری و نکوهش از خرد و چند تیرگی در میان ایرانیان کوشش‌های همین دسته بدخواهان است.



برای روشن تر کردن موضوع کسروی می نویسد که پس از شورش های بزرگ تاریخی مانند شورش ۱۷۸۹ در فرانسه و شورش ۱۹۱۷ در روسیه، کسانی که پیش از شورش در آن کشورها سررشته دار بودند نه خودشان ماندند و نه مردم گذاشتند. اما در بررسی از جنبش مشروطه یک چیستان بزرگ برای کسروی این بود که همان کسانی که در دوره خودکامگی بر سرکار بودند همانها باز هم سررشته دار در دوره مشروطه شدند. کسانی که پس از به توپ بستن مجلس به دست محمدعلی شاه از پیرامونیان او بودند و به کشتن و حبس آزادیخواهان می پرداختند، پس از شکست محمدعلی شاه از آزادیخواهان و برافتادن او، باز بر سر کار ماندند. در زمان رضا شاه پهلوی باز همان درباریان و سرکردگان دوره های پیشین وزیر و وکیل می شدند. پس از شهریور ۱۳۲۰ و پایان دوران اقتدار رضاشاه، باز همان دسته کشور را راه می بردند.<sup>۲۱</sup>

کسروی سپس می نویسد که آشنائی با جنبش مشروطه و سرگذشت کسانی از مردگان و زندگان او را به داستان دسته بدخواهان راهنما شد. در این گفتار کوتاه گنجایش گفتگو در باره این داستان نیست. تنها بخش بسیار کوچکی از نوشته های او را در این باره در این جا می آوریم:

همه می دانیم رضا شاه با بدی هائی که می داشت به نیکی هائی کوشیده در زمان او چند رشته کار سودمند بزرگی انجام گرفته بود. یک سپاه به سامانی پدید آمده، کشور آسوده و ایمن گردیده، خان خانی برافتاده و ایل های بیانگرد و تاراجگر دیه نشین (تخته قاپو) شده، ملاها از نیرو افتاده، زن ها از چادر و روپند بیرون آمده، قمه زنی و زنجیر زنی از میان رفته، گل مولاها و درویش ها از بازار و خیابان ها پا کشیده. این ها چند رشته کارهای سودمندی است که انجام یافته بود. کسی نخواهد توانست که نیکی این ها را انکار کند. وزیرانی که پس از برافتادن رضا شاه به روی کار آمدند بایستی اینها را نگاهدارند و کتی های آنرا جبران کنند. ولی ما باچشم خود دیدیم که آن دسته بدخواه همه آنها را بهم زدند و آشکاره از میان بردند.<sup>۲۲</sup>

سپس کسروی در باره یکمین نخست وزیر پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ می نویسد که گردنکشان ایل ها را که در شهرها نشیمن داده بودند به سرجایشان باز گرداند. در نشست نخستینی که روزنامه نویسان را پذیرفته بود وی گفت: «در بیست سال گذشته یکی هم دین از میان رفت.» از فردای آن روز برخی از روزنامه ها به مقاله نویسی در باره دین برخاستند. در همان روزها بود که در رادیوی تهران آخوند یاره گوئی را مزدور گرفتند. آقاسین رضوی یکی از ملایان

در پیشامد "رفع حجاب" به نجف رفته بود. در این هنگام شنیده شد که به تهران بازمی‌گردد. رادیوی تهران تا مرز ایران به پیشواز او شتافت و گام به گام او را پیش آورد. سپس هم دولت درخواست های او را در نشست رسمی در باره چادر و چیزهای دیگر به گفتگو گذاشت.

در باره این نخست وزیر کسروی می گوید که نماز نمی خواند، روزه نمی گرفت، با آن دارائی هنگفت به مکه نرفته بود. با این همه هواداری از صوفیگری هم می نمود و در سایه هم اندیشگی با یکی دیگر از همدستان خود درس درباره صوفیگری هم در دانشسرا گذاشتند.<sup>۲۳</sup>

کسروی داستان هائی هم از کسان دیگر از دسته بدخواهان دارد. درباره رضاشاه می نویسد:

آری او شاه می بود و همه مردم او را اختیار دار می شناختند. ولی گروهی نیز از وزیران و سرلشکران و دیگران می بودند که خود دسته بندی دیگری می داشتند و چندان حساسی از او نمی بردند. این خود رازی است و داستان درازی می دارد. در اینجا همین اندازه باید گفت که آنچه مردم درباره رضاشاه و کارهای او فهمیده اند چندان راست نیست.<sup>۲۴</sup>

\* \* \*

گرچه مخالفان کسروی پاسخ او را با گلوله و خنجر دادند، اما او کسی بود که می‌خواست با مخالفان خود به بحث و گفتگو بپردازد. کسروی همیشه کسانی را که با او همراه نبودند دعوت می کرد که نظرهای خودشان را بنویسند و حتی خود و یارانش پیش قدم می شدند که نوشته های مخالفان با فهم خود را چاپ کنند. برای نمونه فاطمه سیاح استاد دانشگاه تهران نوشته های کسروی را در باره رمان انتقاد کرد و کسروی در سه شماره مهنامه پیمان به آن پاسخ داد. در چند شماره از روزنامه سیهان هم کسروی و سیدنورالدین شیرازی نظرهای خود را در باره دین به گفتگو گذاشته، به ایرادهای یکدیگر پاسخ دادند.<sup>۲۵</sup> اما چنان که پیش از این هم نوشتیم بیشتر مخالفان کسروی هنوز هم از بحث جدی در باره انتقادهای او خودداری می کنند و اگر گاهی هم چیزی در این باره نوشته می شود بر پایه بررسی دقیق و جامع نوشته های کسروی نیست.<sup>۲۶</sup> کسان دیگری هم نادانسته رفتارهای نادرستی را به او نسبت می دهند.<sup>۲۷</sup>

در این گفتار ما تنها بخشی از اندیشه های کسروی را به گفتگو گذاشتیم. او در باره مسئله های اجتماعی دیگر هم اندیشه های نوری داشت که با راه و رسم های کهن سازگار نبود و به همین علت پذیرفتن آن اندیشه ها برای کسانی که در آن رشته ها دست اندرکار بودند آسان نمی نمود و سبب کینه توزی آنها با کسروی می شد و هنوز هم می شود. برای نمونه در باره مالکیت زمین و داوری در دادگاهها، رسا و توانا گردانیدن زبان فارسی و دیگر کردن خط، نوشته های او هنوز هم در خور بحث و گفتگو است.<sup>۲۸</sup>

نکته دیگری نیز در پایان این گفتار در خور یادآوری است. انتقاد از باورها و سنت هایی که ریشه های کهن دارند در هر جامعه (به ویژه جامعه های سنتی) خشم و کینه مردم را (به ویژه کسانی که این انتقادات را به سود خود نمی دانند) برمی انگیزد و آنها را به آزار و حتی نابودی نوآوران وامی دارد. یکی از نمودارهای این دشمنی، بدگوئی و شایعه هائی است که در باره این نوآوران رواج پیدا می کند. از سوی دیگر، از دیدگاه جامعه شناسی، انتقاد این نوآوران به خودی خود، و گذشته از اینکه ما پیشنهادها را پذیرفتنی بدانیم یا نه، سودمند است زیرا در یک جامعه پیشرو این انتقادات مردم را وامی دارد که هرچند گاه سود و زیان رسم و سنت های کهن را با نیازمندی های زندگی در زمان خودشان بسنجند.<sup>۲۹</sup>

#### پانویست ها:

۱. ن. ک. به: احمد کسروی، آئین، تهران، بی ناشر، ۱۳۱۲.
۲. در این باره ن. ک. به: احمد کسروی، شیعی مری، ۱۳۲۲؛ بهائی مری، ۱۳۲۲؛ صوفی مری، چاپ دوم، ۱۳۲۳؛ در پیروان ادبیات، ۱۳۲۳ و پنداره، چاپ دوم، ۱۳۲۴.
۳. در باره آراء کسروی در باره مادیگری و فلسفه ماتریالیسم ن. ک. به: احمد کسروی، دین و جهان، ۱۳۲۳.
۴. تکیه کلام در این جمله بر واژه خرد (عقل) است. چون معنی این واژه یکی از پایه های اساسی اندیشه های اوست، کسروی بارها در آن باره به گفتگو پرداخته و معنی روشنی به آن داده. برای درست فهمیدن اندیشه های کسروی آشنائی به این معنی ناچاری است. اما کسان بسیار به این معنی عنایتی نکرده اند. برای نمونه، احسان یارشاطر می نویسد: «اینکه برخی مانند کسروی تصوف را موجب کاهلی و بیکارگی و از عوامل انحطاط شرق شمرده اند به گمان من نظری سطحی است.» سپس اضافه می کند که، «حکمت اشراق و شهود مآلاً همان قدر عقلانی است که همه فلسفه هائی که براساس تفکر و غرض قرار دارد. . .» ایرون نامه، سال